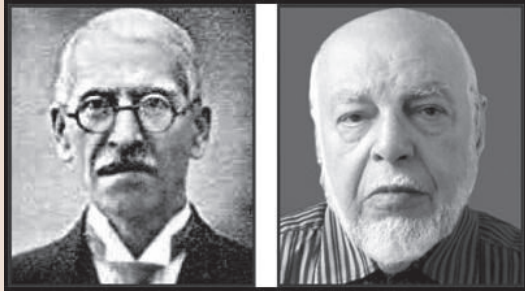


مقدر چنین بود...



یادداشتی از استاد مهدوی دامغانی به مناسبت هفتادمین سال وفات مرحوم علامه محمد قزوینی طاب ثراه

در روز جمعه ششم خرداد یکهزار و سیصد و بیست و هشت (۱۳۲۸)، محمد قزوینی پس از بیش از شصت سال خدمت به فرهنگ اسلامی - ایرانی و احیای بسیاری از آثار و آثار ادبی و تاریخی زبان فارسی، در کمال غربت در طهران - خیابان فروردین - کوچه ای که به مناسبت سکونت آن مرحوم در آن، نام «دانش» را بر آن نهاده بودند، در خانه کوچکی به شماره ۲۰ در حالی که فقط همسرش بانو زواویگانه فرزندش «سوزان خانم» بر بالینش بودند، جان به جان آفرین تسلیم کرد.

در روز جمعه ششم خرداد یکهزار و سیصد و بیست و هشت (۱۳۲۸)، محمد قزوینی پس از بیش از شصت سال خدمت به فرهنگ اسلامی - ایرانی و احیای بسیاری از آثار و آثار ادبی و تاریخی زبان فارسی، در کمال غربت در طهران - خیابان فروردین - کوچه ای که به مناسبت سکونت آن مرحوم در آن، نام «دانش» را بر آن نهاده بودند، در خانه کوچکی به شماره ۲۰ در حالی که فقط همسرش بانو زواویگانه فرزندش «سوزان خانم» بر بالینش بودند، جان به جان آفرین تسلیم کرد و آن بزرگوار نامبردار که بسیار پایبند به معتقدات شیعیان اثنا عشری بود، به نشانه خضوع در برابر امر الهی و توسل به ذیل عنایت حضرت ختمی مرتبت و ائمه طاهریین علیهم السلام، در آخرین لحظات حیاتش، مهر تربیتی را در دست چپ خود گرفته بود که روز شنبه هفتم خرداد من بنده روسیاه آن ربه سختی از میان دست و انگشتان او بیرون آوردم و به خواهر محترمه اش سپردم.

مقدر چنین بود که در آن روز جمعه ششم خرداد آن سال، هیچ یک از دوستان و ارادتمندان فراوان او و خاصه آنان که به او از دیگران نزدیکتر بودند، یعنی مرحومان: علی اصغر حکمت، سید حسن تقی زاده، دکتر قاسم غنی، عباس اقبال رحمه الله علیه در طهران نباشند و حتی برادر بزرگتر و مرحومش میرزا احمد خان عبدالوهابی و خواهرش نیز در آن شب جمعه به شنبه (جمعه شب) به خانه او نیایند و بانو زواویگانه - همسر بیچاره - و سوزان خانم مظلوم و به معنای واقعی بی کس او تا صبح در کنار جسد شوهر و پدر تنها باشند و اشک بریزند. حضرت آقای دعائی، انشاء الله عمرتان دراز باد، من بنده ناچیز غریب آواره اکنون، پس از هفتاد سال وقتی به آن شب فکر می کنم، اشکم جاری می شود.

باری، چنان که سابقاً نوشته ام، حدود ساعت ۹ و نیم صبح شنبه هفتم خرداد، جناب استاد دکتر مهدوی محقق که آن ایام دانشجوی دانشکده معقول و منقول بودند (حفظه الله تعالی)، خبر رحلت مرحوم قزوینی را با تلفن به من بنده داد و خدایم داندم که من چگونه به سرعت خودم را از دفتر خانه ۲۲ که دفتر یارش بودم، به خانه آن مرحوم رساندم و در آنجا جز همسر و دختر و برادر و خواهر قزوینی و آقای شمس الدین پوردهناد که نسبت خانوادگی با این دو اخیرالذکر داشت، کس دیگری در خانه نبود و همه منتظر آمبولانسی بودند که مقرر شده بود بیاید و جنازه را به مسجد سپهسالار کهنه منتقل کند و حاضران با قزوینی وداع کنند.

ساعتی بعد آمبولانس رسید و جنازه شریف قزوینی در تابوت نهاده شد و راهی مسجد سپهسالار شد؛ یعنی به آن حیاط کوچکی که در مدخل مسجد (از درب کوچه مسجد) معمولاً برای غسل و کفن کردن اموات اختصاص داشت. و روز بعد مراسم تشییع آن یگانه آن روزگار انجام یافت و جسد او در مقبره مرحوم ابوالفتح رازی (رضوان الله علیه) دفن شد، خدایش بیامرز.

آخرین دیدار این حقیر ناچیز با آن علامه عظیم القدر در جمعه پیش از جمعه ششم خرداد بود که در آن روز مرحوم استاد عباس اقبال (رحمه الله علیه) تعدادی از جزوات چاپ شده کتاب «شذالازار» را برای ملاحظه و تصحیح نهائی، به حضور علامه آورده بود و شرحش را سابقاً نوشته ام.

شک نیست که آن مرد بزرگ بهترین راهنما و سرمشق برای علما و فضلا و اساتید بزرگ زمان، یعنی مرحومان استادان والا مقام علامه فروزانفر و علامه همائی (رحمه الله علیهما) و مرحومان سید محمد تقی مدرس رضوی و احمد بهمنیار و علی اکبر فیاضی بر همان راه و روشی که مرحوم علامه قزوینی ترسیم فرموده بود، بسیاری از کتاب ها و نفاذات ادب فارسی را در تاریخ و سیر و تصوف و عرفان و فلسفه با تحقیقات ذی قیمت خود به چاپ رساندند و سپس شاگردان طراز اول آن اساتید در احیای آثار ادبی و عرفانی، آن روش را ادامه دادند و خداوند تبارک و تعالی به همه آنان جزای خیر مرحمت فرماید و بر ایام عمر و توفیق وجود عزیز شریفی که اینک دقیقاً فرد شاخص ادب و عرفان اسلامی به شمار می رود، یعنی جناب استاد گرانقدر دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی (ادام الله افاضاته) انشاء الله بیفزاید بالبنی و آله الامجاد.

یقیناً روان پاک علامه قزوینی در بهشت از اینکه می بیند کتاب مستطاب عزیز نفیس «تذکره اولیاء» را که او اولاً قریب یکصد سال پیش با افادات سودمند خود به چاپ رساند، اینک به بهترین وجهی توسط جناب آقای استاد شفیعی کدکنی به فضلا و علاقه مندان هدیه شده است، شادتر خواهد شد و ان شاء الله در آن عالم مجردات روح مطهر عطار نیشابوری (رفع الله درجاته)، بر هر دوی این بزرگواران یعنی قزوینی و شفیعی احسنت خواهد گفت و برای مزید درجات قزوینی و طول عمر جناب استاد شفیعی دعا خواهد کرد.

علی الظاهر این بنده و خانم گیتی شهباز - نوه دختری مرحوم میرزا احمد خان عبدالوهابی - تنها کسانی هستیم که به زیارت مرحوم قزوینی نائل شده ایم. از خوانندگان محترم التماس دعا دارم.

فقیر فانی، احمد مهدوی دامغانی

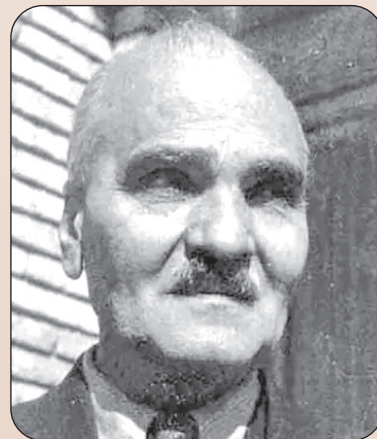
◆ لوئی ماسینیون

لوئی ماسینیون رامن شخصاً می شناسم. جوانی است بسیار بسیار طالب شهرت و نام و می خواهد که کاری کرده باشد که عالم را مبهوت نماید و جمیع علمای اسلام و مستشرقین فرنگ را انگشت حیرت به دندان تعجب گذارد که این، چه بحر زخاری است که طبیعت یک مرتبه بعد از چندین صد قرن از مبدأ تاریخ به عرصه ظهور آورده است که در هر موحی چند صد خورار در شاهوار و جواهر آبدار به رایگان بر مخلوقات ضعیف نثار می کند. اگر بخواهید تصور اجمالی از جنم و مشرب و سایر حیثیات او بفرمایید، عیناً تصور بفرمایید مسیو «ب» [منظور ادگار بلوشه است] رفیق و همکار بنده را. اگر نوشته‌جات او را خوانده اید لابد می دانید که چه جور جنمی است. این شخص هم برادر کوچک یا بزرگ اوست؛ در جهل و تهی دستی و اظهار فضل و مدعی گری و سایر نعوت و صفات سلیبه و ایجابیه. حذو النعل بالنعل بلکه مع شیء زاید دست او را از پشت بسته است.

◆ تقی زاده و کمیته برلن

الغرض، من مدت چهار سال و نیم تا ختام جنگ در برلن ماندم. شرح صدمات و مشقاتی که من از قحط و غلای عمومی در این مدت، مانند همه ی اهالی آن مملکت فلک زده کشیدم از گنجایش امثال این مختصر مقاله بیرون است. یک کتاب به اندازه ی روضه الصفا برای آن لازم است. ادای این وظیفه را به عهده مورخین این جنگ وامی گذارم. ... ما ایرانیان نسبتاً به سایر اهالی مملکت خوشبخت تر بودیم زیرا به مساعی و اقدامات آقای تقی زاده به عنوان اینکه ما را خارج از بی طرفی و مهمان دولت آلمان هستیم به هر یک از ماها از اوراق مذکور سهم مضاعف می دادند. یعنی بجای هفته ای پنج مگال روغن به ماده مگال (۵۰ گرم) و بجای ماهی یک تخم مرغ، به ما دو عدد صحیح بی کسر تخم مرغ مرحمت می شد.

باری، این مدت چهار پنج ساله را در مصاحبت دائمی دوست قدیمی خود دانشمند معظم محترم آقای سید حسن تقی زاده مدظله بسر می بردم و از مفاوضات علمی و ادبی آن یگانه ی فاضل علامه، همواره مستفیض بودم. ایشان در آن ایام به مساعدت دولت آلمان یک انجمنی به اسم «کمیته ایرانی» تشکیل داده و جمعی از اعرای ایرانیان را که در آن ایام وانفاسه بواسطه ی انقطاع روابط بین المللی وانسداد طریق، همه در حکم ابناء السبیلی و اغلب در باب امر معیشت ولو اینکه در بلاد خود شاید متمول بودند سرگردان بودند، آقای تقی زاده به توسط آن کمیته از همه نگاهداری می نمود و به این طریق جمعی کثیر از هموطنان ما از صدمه ی آن طوفان عالمگیر محفوظ ماندند و از آن سموم آتشین که تر و خشک را بسوخت جانی به سلامت به در بردند.



سید حسن تقی زاده

علی التعاقب مدت دو سه سالی تدریس کرده ایشان را بر حسب معلومات ناقصه ی خود به علم مزبور آشنا ساختم.

در دوره ی اقامت اولی من در پاریس احیاناً مکاتیب آن مرحوم به خط خود نشان برای من می رسید که برای یادگار آنها را نگاه داشته ام سوء عاقبت ظاهری و حرکات اواخر عمر آن مرحوم که منتهی به خاتمه ی فجع حیات او گردید هیچکدام از اینها نباید باعث انکار مقامات علمیه آن مرحوم بشود، او مکافات اعمال خود را در این دنیا چشید و واقع امر به دست خداست و حالا او اسیر خاک و دستش از این دنیا کوتاه است و دیرگاهی است که گفته اند: «اذکروا موتا کم بالخیر». راقم سطور را مقصود مدح یا قدح حرکات اواخر آن مرحوم نیست، غرض من از ذکر او در اینجا، فقط ادای وظیفه ی حق شناسی و تذکار حقوق مودت آن مرحوم و خوبیهای او در حق من است و بس و تذکر عهود ماضیه را خواستم تا به قول بیهقی: لختی قلم را بر او بگریانم.

◆ ادوارد براون

... و دیگر مستشرق شهیر، پروفیسور ادوارد براون که شهرت ایشان مستغنی از هرگونه وصف و شرحی است. ایشان سمت ریاست امنای اوقاف گیب را دارند و به توسط ایشان بود که طبع و تصحیح بعضی از کتب که بعدها مذکور خواهد شد از طرف امنای مزبور به عهده این ضعیف محول گردید (در ۲۰ جماد الاخر ۱۳۴۴ (ژانویه ۱۹۲۶)، در کمبریج وفات یافت) در اوایل سنه ۱۳۳۴ امنای مزبور، تصحیح و طبع تاریخ جهانگشای جوینی را به من پیشنهاد کردند من نیز با وجود قلت سرمایه علمی و صعوبت فوق العاده این کار، متوکلاً علی الله، دل به دریازده، پیش نهاد مذکور را قبول کردم و برای انجام این مقصد در ماه ربیع الثانی سنه ی هزار و سیصد و بیست و چهار از لندن به پاریس - که در آنجا نسخ متعدده از کتاب مزبور موجود است - آمدم و تا اواخر سنه هزار و سیصد و سی و دو در پاریس متوقف بودم.

◆ دهخدا

... درین مدت توقف خود در پاریس با آقای میرزا علی اکبر خان دهخدا نوسنده ی مشهور که در آن اوقات در اوایل «استبداد صغیر» در جزو مهاجرین ملی به پاریس آمده بودند تجدید عهد مطول مفصلی نمودم. در تمام مدت اقامت معظم له در پاریس، من اغلب اوقات را در خدمت ایشان بسر می بردم. و از موانست با آن طبع الطیف از ماه زلال و ارق از نسیم صبا و شمال به نهایت درجه محفوظ می شدم و فی الواقع تمتعی که من از عمر در جهان بردم یکی همان ایام بود و آرزوی منم که باز قبیل از مرگ، یک بار دیگر این سعادت نصیب من گردد.



ادیب پیشاوری